

روایت سفر آموزگار محله الهیه به میناب در روزهای آتش و جنگ

۵۴

ستاره‌ها به آسمان رفتند



عکس: نازجس شاکری/شهرآرا

نونهالان ایستگاه مردمی «ایران‌یوم» تعطیلات نوروزی خود را پای کار وطن سپری کردند

بفرمایید پرچم ایران

۶



اهالی خیابان علویه

۳ از وضعیت این مسیر گلایه دارند

قسمتی خاکی، قسمتی آسفالت

نوجوانان مسجد امیرالمؤمنین^(ع) با پوشیدن لباس

۷ اقوام ایرانی، جلوه‌های اتحاد را نمایش می‌دهند

چندرنگ اما یکدل

شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۳۶۰۶۷۲۶۰۱ در پیام رسان ایتا بفرستید.

شما چه خبر

کودکان آزاد شهر نقش وطن می زنند

در تجمعات شبانه مردم آزاد شهر، کودکان هم جای خود را پیدا کرده اند و مشغول نقاشی می شوند. در شب هایی که گاه با سرما و بارش نیز همراه است، کودکان و نونهالان در کنار بزرگ ترها به تجمعات آزاد شهر می پیوندند و با کشیدن نقاشی های مرتبط با حال و هوای این روزهای میهن سرگرم می شوند. این اقدام به همت گروه های مردمی صورت گرفته و در چهار نقطه محله با پهن کردن فرش و گذاشتن میز، شرایط نقاشی کشیدن کودکان مهیا شده است. بچه های آزاد شهر در این روزها نقاشی هایی با محوریت موشک های ایرانی، حضور مردم در خیابان، پرچم ایران و نیروهای مسلح به تصویر می کشند.



کاشت نهال به یاد شهدای میناب

بهشتی اهالی محلات منطقه ۱۱، در روز طبیعت به یاد نوگلان پرپر شده مدرسه شجره طیبه میناب بودند و به پاسداشت این شهدا نهال کاشتند. این برنامه به همت شورای اجتماعی محلات آزاد شهر، فارغ التحصیلان و دانشجو تدارک دیده شد و مردم با تهیه نهال در بوستان های ملت و چهل یازه حاضر شدند. اهالی منطقه ۱۱ این برنامه را به توصیه رهبر معظم انقلاب اسلامی آیت... سید مجتبی خامنه ای تدارک دیدند و در مجموع در دو بوستان بزرگ منطقه، هشتاد نهال مثمر و غیرمثمر کاشتند. گردو، بادام، توت، چنار و سرو درختانی بودند که در این دو فضای سبز و توسط شهروندان کاشته شدند.



کوک های ارادت به میهن

با نوان فعال مسجد امام رضا (ع) محله سید رضی، این روزها مشغول برش کاری و دوخت پرچم مقدس ایران اسلامی برای تجمعات سطح شهر هستند. این فعالیت از روزهای ابتدای سال آغاز شده است و به همت قرارگاه مردمی مسجد، طاقه های پرچم تهیه می شود و پس از برش کاری، سردوز و سائز کردن با میله های پرچم به دست تشکل های مردمی می رسد. ۱۰ بانوی فعال این مسجد، با ارادت به وطن، روزانه پنج ساعت پای کار هستند تا پرچم ایران اسلامی در نقاط مختلف شهر به اهتزاز درآید. در بیست روزی که این کارگاه دایر شده، بیش از ۳ هزار پرچم بیرقی تهیه شده و میان مردم شهر توزیع شده است.



اهالی دانش آموز، مهیای روزهای سخت

از آغاز جنگ تحمیلی صهیونیستی آمریکایی تاکنون، بیش از شصت کلاس آموزش مدیریت بحران در مسجد حضرت زهرا (س) محله دانش آموز تشکیل شده است. این برنامه به همت جمعیت دوام ثامن منطقه ۱۱ تدارک دیده شده است و بیش از ۱۲۰۰ شهروند چگونگی امداد رسانی به شهروندان در زمان بروز حادثه را آموخته اند.

محله به محله، با ظرفیت ها و کمبودها

۲۵ درصد

محله زیبا شهر بیشترین سهم از پیگیری مشکلات را داشت

۳۸ درصد

بیشترین مطالبات مردم در زمینه ترافیک و حمل و نقل بود

۴۴ درصد

مشکلاتی که با پیگیری شهر آرا محله برطرف شد

تعداد انتشار شهر آرا محله ۱۱ و ۱۳

۴۴ شماره

شهر آرا محله ۱۱ و ۱۲ سال ۱۴۰۴ را در کنار اهالی این دو منطقه سپری کرد. در این سال، بر اساس وظیفه رسانه ای خود، به روند کاری قبلی مان ادامه دادیم و سعی کردیم علاوه بر پیگیری ها برای بهبود شرایط زندگی بهتر در منطقه، ظرفیت ها و چهره های محلی را معرفی کنیم. در اولین شماره از سال ۱۴۰۵، آنچه را در سال گذشته درباره منطقه ۱۱ منتشر شده است، مرور می کنیم.

۱۲ چهره

بیشترین معرفی بود از محله آزاد شهر بود

۴۲ چهره

افراد محلی معرفی شده

۳ گزارش

بیشترین سوژه های معرفی همسایه از اهالی سید رضی بود

۱۱ گزارش

در قالب «همسایه به همسایه» همسایه های نمونه معرفی شدند

۴ خاطره

اهالی دانش آموز بیشترین خاطرات محلی را بازگو کردند

۸ محله گردی

در قالب «محله گردی» خاطرات فردی اهالی از مکان سکونتشان مرور شد

۳ کوچه

محله دانشجو بیشترین معرفی معابر را داشت

۱۰ کوچه

در قالب «کوچه آخر»، معابر محله معرفی شدند

شاخص ترین مشکلاتی که رفع شد

- نصب سرعت گیر در خیابان آزادگان برای پیشگیری از حوادث
- بستن دوربرگردان حادثه ساز محله شریف
- بازگشت اتوبوس های خط ۱۲ به مسیر قبلی در خیابان فارغ التحصیلان



اهالی خیابان علویه
از وضعیت آسفالت این مسیر گلایه دارند

قسمتی خاکی قسمتی آسفالت



زهرآزنگه اوقتی وارد خیابان می شویم، با مسیری مواجه می شویم که آسفالت است اما پیاده رو آن خاکی است یا روی مسیر آسفالت، ناهمواری های خاکی را می بینیم. حریم بین خیابان و پیاده رو هم کامل مشخص نشده و روی آن را خاک گرفته است. هر چه در خیابان علویه پیش می رویم، آسفالت بیشتر رنگ و رومی باز. این وضعیت، رهگذران به ویژه کسانی را که در کارگاه ها و کارخانه های این مسیر صنعتی تردد می کنند، با سختی روبه رو کرده است؛ علاوه بر این، معدود ساکنان مسیر هم درخواست رسیدگی به این وضعیت را دارند.

این خیابان رها شده است

خیابان علویه پر شده از واحدهای صنعتی کوچک و بزرگ و همین موضوع سبب شده است در این مسیر واحدهای مسکونی چندانی شکل نگیرد. با این تفاسیر حجم تردد وسایل نقلیه در این مسیر نسبتاً زیاد است و ماشین های سنگین در این مسیر دیده می شوند. اما آسفالت این مسیر، نه مناسب یک محدوده صنعتی است و نه مناسب یک خیابان مسکونی. عقیل شریفی که از کارکنان واحدهای صنعتی است و پیامی را در خصوص این مسیر با ما به اشتراک گذاشته است، می گوید: وضعیت این خیابان طوری شده که انگار رها شده است. این مسیر در دل شهر است و روزانه چند صد نفر کارگر از این مسیر تردد می کنند. انصاف نیست که آسفالت پر از برآمدگی های خاکی و ریگ و سنگ باشد و با هر رفت و آمدی به جلوبندی وسایل شخصی ما خسارات وارد شود.

که آسفالت نیست مسیر آسفالت خیابان علویه را هم خراب می کند. کاش از همان اول مدیران شهری کل مسیر را آسفالت می کردند یا الان اگر می خواهند برای این محدوده کاری انجام دهند، همه مسیر خیابان علویه را سامان دهی کنند. این شهروند در ادامه، وحید شعاری را معرفی می کند و می گوید: چه کسی گفته اینجاسکونت نداریم، این آقاساکن همین مسیر است. شعاری در ادامه این صحبت می گوید: بله ما ۱۰ سال است ساکن هستیم. این مسیر هم آسفالت داشت از اول، حالا بالا و پایین دارد و خاکی هم لایه لایش هست. برای اینکه تمام و کمال مرتب شود، نیاز به یک روکش آسفالت سرتاسری دارد. در این مسیر، چند خانواده ساکن هستند که به نظر ارزش دارد به خاطر همین چند خانواده به این وضعیت رسیدگی شود.

روکش آسفالت نو می شود، معابر خاکی، خاکی می ماند

رئیس اداره عمران و حمل و نقل شهرداری منطقه ۱۲ با تأیید وجود مشکلاتی در مسیر تردد خیابان علویه می گوید: در پنج سال گذشته، در یک مرحله روکش آسفالت بخش عمده ای از این خیابان نوسازی شده. اما به دلیل تردد وسایل نقلیه سنگین واحدهای صنعتی در این مسیر، عمر آسفالت مسیر کوتاه تر از میانگین استاندارد بوده است. یاسر ابراهیمی مقدم ادامه می دهد: تلاش می کنیم در اولین فرصت که تأمین اعتبار صورت بگیرد و ماشین آلات آسفالت شهرداری در منطقه ما مستقر شوند، روکش آسفالت را نوسازی کنیم. در این خصوص هدف گذاری ما تا پایان سال ۱۴۰۵ است. او ادامه می دهد: خیابان علویه محدوده آسفالت نشده ندارد بلکه حریم مسیر سواره رو و پیاده رو نامنظم است که در زمان روکش آسفالت و پیاده رو سازی این خیابان ساماندهی خواهد شد.

مسیر خاکی ای که آسفالت را هم خراب کرد

پیاده رو خاکی خیابان علویه، قسمت آسفالت را هم تحت تأثیر قرار داده است. به گونه ای که شن ها و تکه سنگ ها و ریگ های مسیر خاکی وارد مسیر آسفالت هم شده اند و به اصطلاح آسفالت را خورده اند. حسین فلاحی که از مدیران واحدهای صنعتی این مسیر است، می گوید: ما یکی دویاری به شهرداری مراجعه کردیم و گفتند محدوده صنعتی در اولویت نیست و ماسعی داریم اول کوچه های مسکونی را آسفالت کنیم. حالا چون فضای صنعتی هستیم زندگی نداریم؟ یا بلند شدن گرد و خاک و رفتن آن در ریه ما اهمیت ندارد؟ شهرداری که از همین واحد صنعتی بیشتر از واحد مسکونی عوارض دریافت می کند، به خدمات که می رسد اولویت با مسیر مسکونی است؟ او ادامه می دهد: نتیجه یک کار اشتباه می شود اینکه آن بخشی

تحقق ۵۰ درصدی پیگیری های رسانه ای

۱۲

پیگیری شهرآرامحله ۱۱ و ۱۲ برای رفع مشکلات منطقه ۱۲، در سال ۱۴۰۴، منجر به اتفاقات خوبی شد تا شهروندان رفع کاستی ها و کمبود ها را لمس کنند. علاوه بر این در هفته نامه هایی که در سال گذشته منتشر کردیم، به معرفی ظرفیت ها و همچنین انعکاس اخبار محلی پرداختیم که آمار تفصیلی این گزارش ها در ادامه آمده است.

تعداد انتشار
شهرآرامحله ۱۱ و ۱۲
شماره ۴۴

۳۰ درصد

محله چهاربرج بیشترین سهم
از پیگیری مشکلات را داشت

۴۵ درصد

بیشترین مطالبات مردم در زمینه
کمبودهای عمرانی بود

۵۰ درصد

مشکلاتی که با پیگیری
شهرآرامحله برطرف شد

۹ چهره

بیشترین معرفی چهره
از محله الهیه بود

۲۸ چهره

افراد محلی
معرفی شده

۲ گزارش

بیشترین سوژه های معرفی
همسایه از اهالی رحمانیه بودند

۶ گزارش

در قالب «همسایه به همسایه»
همسایه های نمونه معرفی شدند

۳ خاطره

اهالی امیریه بیشترین
خاطرات محلی را بازگو کردند

۸ محله گردی

در قالب «محله گردی» خاطرات فردی
اهالی از مکان سکونتشان مرور شد

۳ کوچه

محله الهیه بیشترین
معرفی معابر را داشت

۷ کوچه

در قالب «کوچه آخر»،
معابر محله معرفی شدند

اتفاقات شاخصی که در منطقه رقم خورد

- تکمیل مجموعه ورزشی شهدای چهاربرج
- بازگشایی ضلع شمالی بولوار شاهنامه پس از اجرای شبکه فاضلاب
- آسفالت خیابان عزیزیه

روایت سفر آموزگار محله الهیه به میناب
در روزهای آتش و جنگ

ستاره‌ها به آسمان رفتند



فاطمه سیرجانی | پرچسب نام مهدی زائری نیا به سختی روی خط‌کش خاک‌گرفته خوانده می‌شود. برگه‌های کارورزی و نقاشی بارانا چون در پوشه بوده سالم مانده. اما نقاشی امیرمحمد بوستانی، رنگ‌ورورفته، مجاله و به‌گل نشسته است. مداد شمعی دوازده تایی علی جداوی فقط رنگ زردش سر جایش هست. یک پرچم مثلی رنگ‌ورورفته و یک لنگه کفش، کفشی پاره و خاک‌خورده و چند قطره خون روی آن، بخشی از جامانده‌های دانش‌آموزان مدرسه شجره طیبه میناب است؛ یادگاری‌هایی که علی جعفری، معلمی از اهالی محله الهیه، با حضور در میناب، با خود آورده است. او که به عنوان مستندساز و تصویرگر به همراه گروه جهادی، سفر دوروزه‌ای به میناب داشته، با چندتن از خانواده‌های این شهدا به گفت‌وگو نشسته و مستندی از نخستین روزهای وضعیت این مدرسه پس از موشک باران تهیه کرده است. گزارش پیش‌رو روایتی از سفر دوروزه معلم محله ما به شهر میناب است و آنچه او دیده، دل‌هرانسانی را خون می‌کند.



تصویر علی جعفری از مدرسه شجره طیبه میناب

واقعیت مدرسه میناب

او و همراهانش بعد ورود به میناب در مکانی که از طرف کمیته امداد آن شهر برای اسکان گروه‌های جهادی در نظر گرفته شده بود،

اسکان داده می‌شوند. جعفری تعریف می‌کند: مسیر مشهد تا میناب حدود ۱۴۰ کیلومتر است. بعد هجده ساعت رانندگی، ساعتی از افطار گذشته بود که به خوابگاه رسیدیم. هنوز کامل مستقر نشده بودیم که شنیدیم رئیس آموزش و پرورش میناب با چند نفر دیگر قرار است برای تسلیت‌گویی به خانه سه شهید از شهدای دانش‌آموز بروند. ما هم با آن‌ها همراه شدیم تا شروع مأموریتمان در منزل شهید باشد.

او نیز تا قبل رفتن به میناب و دیدن و شنیدن با چشمان و گوش‌های خود، تصورش از مدرسه شجره طیبه، این بود که آن محدوده منطقه‌ای نظامی و مدرسه‌ای برای فرزندان نظامیان شهر است. فکر می‌کرد مدرسه‌ای غیرانتفاعی است نزدیک به محل استقرار نظامیان که به اشتباه مورد هدف قرار گرفته است. اما بعد حضور در شهر و گفت‌وگو با خانواده شهدا و دیدن فضای مدرسه از نزدیک، واقعیت‌هایی برایش روشن می‌شود؛ اینکه اکثر دانش‌آموزان آن مدرسه از خانواده‌های غیرنظامی بوده‌اند که از نقاط مختلف شهر و حتی از روستاهای دور و نزدیک برای تحصیل به آنجا می‌آمدند.

او تعریف می‌کند: آن شب پایه‌هایی گذاشتیم در محدوده روستایی با حداقل امکانات. پدر و پدربزرگ دوتا از این دانش‌آموزان شهید که خاله و خواهرزاده بودند، فرهنگی بودند و پدر آن یکی شغل آزاد داشت. آنجا بود که شنیدیم آن مدرسه، فقط سازنده‌اش سپاه بوده است و بیشتر دانش‌آموزان از خانواده‌های کارگر و طبقه متوسط آنجا درس می‌خواندند.

و آهن خرد شود؟

او در روز حادثه، با دیدن تصاویر مادران داغ‌داری که لا به لای پاره‌آجرها، ضجه زنان به دنبال جگرگوشه‌هایشان می‌گشتند، بلند شد و تلفن را برداشت تا با عباس، دوست و همکار جهادگرش، تماس بگیرد. او از همکاریش خواست هر برنامه و اردویی جهادی به میناب داشتند، روی کمک او حساب کنند.

حسرت بردل مانده

با تمام اما و اگرها برای حضور در محدوده جنگی، علی آقا چند روز بعد از حادثه، موفق به همراهی با گروه جهادی می‌شود؛

گروهی که از طرف جهاد سازندگی استان خراسان برای برآورد خسارات و مقدماتی برای ساخت مدرسه شجره طیبه راهی میناب شده بودند. در طول مسیر، رادیو خودرو روشن بود و آن‌ها اخبار لحظه به لحظه جنگ را دنبال می‌کردند؛ اخبار حملات به تهران، قم و شیراز، خبر موشک باران و شهادت مظلومانه هم و طنان بی‌گناه. اما در کنار همه خبرهای داغ، هنوز بمباران مدرسه میناب و شهادت دانش‌آموزان و معلمان آن مدرسه، بر دل آقامعلم سنگینی می‌کرد و تلخ‌ترین خبر آن روزها بود.

او گاه در اخبار داخلی جست‌وجویی می‌کرد و نگاهش به روی عکس بچه‌های معصومی خیره می‌ماند که حالا کنار نامشان واژه شهید نشسته است. ویدئوهای روز تشییع پیکرها و خاک‌سپاری را که نگاه می‌کرد، در دلش حسرت‌ها بود که کاش جای معلمان شهید مدرسه شجره طیبه، تسلی‌بخش دل‌پدران و مادران داغ‌دار بود.

جهاد به سمت میناب

وقتی علی آقا، خبر بمباران مدرسه‌ای در میناب را شنید، مثل همه ما دلش به غم نشست. بمب‌های آمریکایی صهیونیستی

فقط آوار را بر سر بچه‌های میناب نریخت، بلکه غم و درد را بر وجود همه، به ویژه آقامعلم منطقه ما جاری کرد. او که تجربه کار با بچه‌ها را داشت، به یک باره تصویر پرشماری از بچه‌ها را پیش چشمان خود دید. علی جعفری تعریف می‌کند: حتی تصور این اتفاق هم ویران‌کننده بود. زدن موشک آن هم روی سر بچه‌های معصومی که در نیای خودشان هستند و درکی از مفهوم جنگ ندارند، اوج نامردی و وحشیگری است. بچه‌های معصومی که دنیایشان دنیای پاکی و سفیدی است. به تاوان کدام گناه باید سقف کلاس درس بر سرشان آوار و استخوان‌های نحیفشان زیر آجر





تصاویر علی جعفری از مدرسه شجره طیبه میناب

انتقام سخت «متوتا»

صدای روضه حزن انگیزی، فضای مزار ۱۶۸ شهید مدرسه شجره طیبه را پر کرده بود. روی خاک مزار بعضی از بچه ها نایلونی انداخته شده تا عکس هایی که بر روی مزار گذاشته شده بود، در باران احتمالی خیس نشود؛ عکس های یادگاری دانش آموزان شهید با هم کلاسی و معلم ها در شب پیدا، جشن آب، جشن نیکوکاری و... علی آقا تعریف می کند: مادر شهید محمد، غریبانه روی خاک ننشسته بود و در فراق فرزندش اشک می ریخت.

پدر بالای سر قاب عکس فرزند ایستاده بود و از مهربانی و خوبی هایش می گفت. با خودش زمزمه می کرد از زمانی که زنگ زدند تا برای بردن پسرش به مدرسه برود تا رسیدنش به پشت در مدرسه و خوردن موشک فقط ۱۰ دقیقه زمان بود.

آقا معلم از غم قطعه شهیدای میناب می گوید. تمام دانش آموزان و معلم ها در سکوت در یک جا کنار هم آمده بودند، در حالی که عکس های یادگاری شان روی خاک سرد گورها بود. او ویدئویی دیگر را نشانمان می دهد از پدر شهیدی که بالای سر مزار فرزند ایستاده است و اشک می ریزد. آن پدر با اندوهی شدید دارد می گوید: نهنگ می آید ماهی ها را می خورد، اما یک ماهی کوچکی هست در هر مزگان و دریای جنوب به نام «متوتا». این ماهی کوچک وارد بینی نهنگ می شود و نهنگ به آن عظمت را از پا می اندازد. حالا خون این بچه های بی گناه مثل همان ماهی متوتا، استکبار جهانی، ترامپ، نتانیا هو و خائنان را نابود می کند.

می کنند تا نشان دهند با اینکه داغ فرزند بردل دارند، از پای ننشسته اند.

حضور پررنگ دانش آموزان در راهپیمایی قدس

بعد از دیدار با خانواده سه شهید دانش آموز، خستگی از تن و خواب از چشمان سه جهادگر مشهد می رود تا باگشتی شبانه در شهر، با مردم داغ دیده مینابی گپ وگفتی داشته باشند. علی آقا از آن شب می گوید و غم و اندوهی که از در دیوار شهر می پرازد. پارچه ها و پرچم های سیاهی که به نشانه عزاری دیوار و ستون ها و سردر خانه ها نصب بود. اما موضوع غریب، تاریکی مطلق کوچه ها و خیابان ها و حتی بوستان ها بود. آن ها وقتی از یکی از مغازه دارها درباره تاریکی شهر می پرسند، می شنوند خاموشی چراغ ها نشان عزای عمومی شهر است و داغ بزرگی که به دل مردم ننشسته است.

روز دوم سفر مصادف می شود با روز قدس. جهادی هایی که از مشهد رفته بودند، هنوز فرصت رفتن به مدرسه را پیدا نکرده بودند. آن ها حضور در راهپیمایی را در آن برهه از زمان بر خود واجب می دیدند. آقا معلم از حضور پررنگ خانواده های مینابی به همراه فرزندان دانش آموزان می گوید که به خون خواهی دوستان خود آمده بودند. دانش آموزانی که بالباس فرم مدرسه و کوله بر پشت با مشت های گره کرده در راهپیمایی حاضر شده بودند. آن ها نیم ساعتی در خیابان امام خمینی (ره) آن شهر با راهپیمایان همراه می شوند، اما چون هفتمین روز شهادت است، از نیمه راه، به سمت بهشت زهرا (س) حرکت می کنند تا قبل رفتن به مدرسه، زیارت اهل قبور و شهیدای دانش آموز را از دست ندهند.

صبر زینبی مادران مینابی

علی آقابه اینجای خاطرات سفر که می رسد، گوشه رباب می کند و ویدئویی از خانواده دانش آموزان شهید، جمال نژاد و سلیمانی، نشانمان می دهد؛ خانواده ای که در یک روز هم زهرای دوازده ساله و هم محمد هشت ساله شان را از دست داده اند.

آقا معلم از زبان پدر خانواده که فرهنگی است، بر ایمن روایت می کند: بچه ها را خودش صبح به مدرسه می برد. اما حوالی ساعت ۱۱ دخترش باگوشی خانم معلم تماس می گیرد که کلاس ها تعطیل است و باید برود به دنبالشان. در مسیر رفتن بوده است که خبر اصابت موشک به مدرسه در شهر می پیچد. او که سخت نگران دختر و نوه اش بوده، تلفنی از پسر بزرگ ترش که همان نزدیکی بوده، می خواهد خبری از مدرسه بگیرد. دقایقی بعد با صدای لرزان پسر، دنیا بر سرش خرابی می شود؛ مدرسه ای نمانده؛ همه رفتند!

جعفری، ویدئویی از پدر زهرا و پدر بزرگ محمد را بازمی کند تا بخشی از صحبت ها را با هم ببینیم و بشنویم. تصویر مردی سیاه پوش که قاب عکس نوه و دخترش روی میزی چیده شده است. او در فیلم از روزی می گوید که در مدرسه غوغا شده بود از پدران و مادران داغ دار که به دنبال بچه هایشان آمده بودند. آن ها با دیدن دست و پاهای قطع شده بچه ها که هر کدام یک سواقتاده بود، از عزیزان خود فراموش کرده و در آوار فقط به دنبال این بودند حتی اگر یک نفر زنده مانده، اورانجات دهند.

مرد سوگوار در آن ویدئو از صبر زینب وار همسرش و دیگر مادران شهید می گوید که اگر چه در خفا گریه و مویه شان را دارند، شب ها با صلابت در کوچه و خیابان جمع می شوند و عقده دل خود را با، مرگ بر آمریکا، و مرگ بر اسرائیل، خالی

غربت غروب شجره طیبه

فردای آن روز

بالاخره نوبت به بازدید از خرابه های مدرسه می رسد. تلخ ترین بخش سفر و ثبت جنایاتی که دل هراتسان آزاده ای رابه دردمی آورد.

لحظه ای که چشمان علی جعفری به ساختمان نیمه فروریخته و آوار می افتد، بغضش می ترکد. به ۱۶۸ دانش آموز و معلمی فکر می کند که زیر آن آوارها جان دادند. به سکوتی تلخ که فضای مدرسه را پر کرده است. او تعریف می کند: ساختمان مدرسه چهار طبقه بود. دو طبقه پایینی پسرانه و بالایی ها دخترانه. دو مدرسه که هر کدام محوطه و راه جدا داشتند. با حیاطی حدود ۲ هزار متر مربع. خوردن موشک تا ماهاوک آمریکایی نقطه زن، درست در مرکز بنای مدرسه، نشان از تعدی بودن آن جنایت دارد. او آن روز کلاس به کلاس را از لابه لای خرابه ها و آوارها می رود و عکس و فیلم می گیرد. با دیدن کفش های پاره و نیمه سوخته، مادرنگی های پراکنده روی خاک و کاردستی های کلاسی اولی ها و خوراکی های دست نخورده خاک آلود، اشک می ریزد و روضا، حسین، محمد و... دانش آموزان مدرسه خودش، مقابل چشمانش می آیند. روی تخته وایت برد کلاسی، چشمش به اسامی ای می افتد که ناخوانا است. اما ستاره های مقابل نام هانشان از جدول «خوب» های کلاس است. غافل از اینکه آن روز همه در صف خوبان قرار گرفته بودند. او از پدر یکی از دانش آموزان شهید روایت می کند: آن روز با دیدن وضعیت مدرسه، غم بچه های خودمان یادمان رفت. زن و مرد، باد دست خالی، آجر و خاک ها را کنار می زدیم. شاید یک نفر آن زیر، زنده مانده باشد. اما افسوس از دانش آموزان این مدرسه! دو نفر هرگز پیکرشان پیدا نشد و داغشان تا بد به دل پدر و مادرشان ماند.

جعفری از ساختمان منتسب به سپاه می گوید که حدود پانصد متری مدرسه قرار داشت. ساختمانی که شنیده بود اداری است و تجهیزات نظامی در آن نگهداری نمی شد. موشک های نقطه زن که به ادعای کاربرانش خطا نمی رود، حالا درست پانصد متری مقری نظامی بر سر ۱۶۸ کودک فرود آمده بود تا کودک کشی آمریکای جنایتکار ورزیم صهیونیستی به جهاتیان اثبات شود.

گفت و گو که به پایان می رسد. آقای جعفری می رود به سراغ نایلونی که چند تکه از یادگارهای بچه های میناب را با خود آورده و درون قرار داده است. لنگه کفش خاک آلود و پاره، جعبه مداد شمع، یک بسته کوچک شکلات، چند برگه نقاشی را روی میز می گذارد و می گوید: این ها را با هماهنگی مسئولان میناب آوردم تا موزه ای به یاد دانش آموزان شهید شجره طیبه میناب برای بچه های مدرسه درست کنم؛ موزه ای که روایت مظلومیت و اوج جنایت آمریکای جنایتکار ورزیم صهیونیستی غاصب باشد؛ تا بچه های ما بدانند چرا «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» شعار ماست.



نونهالان ایستگاه مردمی «ایرانیوم» تعطیلات نوروزی خود را پای کار وطن سپری کردند

بفرمایید پرچم ایران



راه تجربه

زنگنه اوقتی ساعت به ۸ شب نزدیک می شود. پرچم به دست، خود را از خیابان های اطراف به میدان محمدیه می رسانند تا در ایستگاه مردمی ایرانیوم حاضر شوند و پای کار تجمعات شبانه باشند. البته کار آن ها پیش از این زمان شروع می شود. وقتی پرچم به دست در کوچه های محله دور می زنند و پرچم مقدس ایران اسلامی را میان مردم توزیع می کنند. نونهالان محله ما تعطیلات نوروزی خود را این گونه پای کار ایران سپری کرده اند و مانند پدران و مادران خود، هنوز هم در خیابان ها حاضرند تا از نیروهای مسلح میهن اسلامی حمایت کنند و در ایام شهادت رهبری معظم انقلاب اسلامی، سوگواری خود را نشان دهند. نونهالان ایرانیوم در چند روز گذشته، از هر جا توانسته اند، پرچم ایران اسلامی را با تعداد زیاد تهیه کرده و میان رهگذران و ساکنان محله توزیع کرده اند.

تعطیلات نوروز پای کار ایران

ساعتی قبل از شروع تجمعات مردمی به محل ایستگاه ایرانیوم در تقاطع بولوارهای الهیه و محمدیه می رسمیم. هنوز خبری از حضور مردم یا حتی شروع برنامه های ایستگاه نیست، اما بچه هایی پای کار هستند که پرچم به دست، در چهار ضلع میدان

ایستاده اند و پرچم های ایران را میان خودروهای عبوری توزیع می کنند. چند نفری هم از بزرگ ترها کنار آن ها هستند تا هر وقت نیاز بود، به آن ها کمک کنند؛ مثل محمد جواد عزیزی که می گوید: این جمع، شش هفت نفر هستند که حسابی در این چند شب زحمت کشیده اند. هر چه ما به آن ها پرچم می رسانیم، آن ها توزیع می کنند. یک وقت هایی ما فکر می کنیم این همه انرژی و توان را از کجای می آورند! به نظرم ما اینکه سن زیادی ندارند، به خوبی مفهوم

ایستادگی پای ایران و حمایت از میهن را درک کرده اند. عزیزی ادامه می دهد: این بچه ها خودشان این مکان را پیدا کرده اند. ما با آن ها در اینجا آشنا شدیم و بعدا خانواده هایشان را هم آوردند. این جمع هم در همین فضا شکل گرفته است و نونهالان عزیز ما تعطیلات نوروزی خود را در اینجا سپری کردند. از ساعت ۶ عصر خودشان را می رسانند و تا ۹ و ۱۰ شب پرچم توزیع می کنند و بعد هم با اصرار ما به خانه می روند.

این حال را دوست دارم



هر کسی تمایل دارد، برای توزیع بیاید و من هم خوشحال شدم از اینکه در این کار همراه شوم. محمد ادامه می دهد: در این مدت که درس و مدرسه هم تعطیل بود، هیچ کار و تفریحی را مهم تر از این کار ندیدم؛ چون احساس می کنم دارم به کشورم خدمت می کنم و این حال را دوست دارم.

کرده اند. محمد حسینی مهر که یازده سال دارد، جزه شب اول نوروز که با خانواده به شهرستان رفته بودند، هر شب در این برنامه محلی حاضر شده است. وقتی از او می خواهیم درباره کاری که این شب ها انجام می دهد صحبت کند، می گوید: من قبل از عید که جنگ تحمیلی آغاز شد، کارهای ایستگاه را انجام می دادم اما یکی دو شب مانده به عید نوروز، تعداد زیادی پرچم آوردند و گفتند

نونهالان ایرانیوم بسیار پرا نرژی هستند به نحوی که وقتی یک ماشین عبور می کند و چند متر جلوتر برای گرفتن پرچم ترمز می زند به سمتش می دوند تا پرچم را به او برسانند. این وضعیت در شرایطی دیده می شود که آن ها از دو ساعت قبل تر به کلی خانه رفته و پرچم ها را منزل به منزل توزیع

به عشق پرچم، هر شب می آیم



علیرضا جعفری نه ساله هم با جثه کوچک ترین این بچه ها حاضر است. او وقتی پرچم های زیادی را بغل می کند، سخت قدم برمی دارد اما قدم هایش برای ایران استوار است. خودش می گوید: شب اول و دوم با مادرم به اینجا آمدم اما روزهای بعد، هم خودم راه را یاد گرفتم و هم متوجه شدم که می توانم اینجا

کاری انجام دهم. با دوستم، محمد، پرچم هایی را که گروه های مردمی یا بسیجی های آورند، بغل می کنیم و خانه به خانه می بریم. چند باری هم پرچم های بدون میله را بین مغازه داران توزیع کردم تا پشت در مغازه یاروی دیوارها نصب کنند. علیرضا درباره بهترین حس این شب های می گوید: ما

این روزها، زن و مرد و دختر و پسر به میدان آمدند، دخترانی مثل اسراء خانم که پایه پای پدرش هم در تجمعات حاضر است و پرچم ایران را در خیابان ها توزیع می کند. وقتی از می پرسیم چند شب است که پرچم ها را به خیابان می آورد، محکم می گوید: «همه

شب ها آمده ام». و چه زیباست این حضور مردمی که پیرو جوان وزن و مردمنی شناسد و یقیناً رمز پیروزی ما خواهد شد. اسراء دوازده ساله درباره خاطره ای از توزیع پرچم در این شب های می گوید: یک شب که دور میدان محمدیه

بودم و توزیع پرچم تمام شده بود، خانمی لپ من را با محبت کشید، پرچمش را جلو آورد و گفت «می دانی این پرچم از کجاست؟» نمی دانستم چه بگویم؛ خودش گفت: «این پرچم را توبه من دادی؛ ما شاء... به تو، خدا حفظت کند!»

همه شب ها آمده ام



خدا این بچه ها را حفظ کند. واقعا میاه افتخار هستند. من رزمنده دوران دفاع مقدس هستم. همیشه از خودم می پرسیدم آیا آن نسل و آن بچه ها تکرار می شوند. حالا با دیدن این عزیزان جوابم را گرفته ام. پرچم پشت شیشه مغازه ما را آقای امیر علی آورد است؛ خدا او را برای پدر و مادرش حفظ کند.

ایران مهم نیست. من با عشق و علاقه، پرچم ایران را توزیع می کنم و خوشحالم که این پرچم ها در شهر به اهتزاز در می آید. با امیر علی در حاشیه بولوار الهیه همراه می شویم تا به مغازه ای برسیم که صاحب آن، پرچم گرفته و نصب کرده است. حسین جلالی کاسب میان سالی است که با دیدن ما، صورت امیر علی را می بوسد و ادامه می گوید:

چند قدمی با امیر علی راستا ده ساله همراه می شویم؛ با یک دستش پرچم ایران را می چرخاند و با دست دیگر، پرچم ها را بغل کرده است. ماشین به ماشین فریاد می زند: «پرچم ایران بگیرید». برخی که می گیرند، حسابی از او تشکر می کنند. وقتی پرچم هایش تمام می شود، فرصتی است برای گفت و گو. امیر علی می گوید: این روزها هیچ چیزی و هیچ کاری به اندازه دفاع از

نسل بچه های دفاع مقدس تکرار می شود



تو خادم وطن هستی



ولی وقتی پرچم ها برای توزیع رسید، گفتیم برای این کار هم حاضریم. این شب ها در کوچه های مختلفی پرچم توزیع کرده ایم و وقتی از این مسیرها رد می شویم و می بینیم پرچمی که توزیع کرده ایم، پشت پنجره یاروی دیوار نصب شده است، حسابی کیف می کنیم.

نیروهای مسلح دلگرم باشند به حضور ما. این روزها پدرم به من می گوید تو خادم وطن هستی و این برایم خیلی ارزشمند است. آرسام هم در ادامه صحبت رفیقش تعریف می کند: ما از شبی که به ایستگاه ایرانیوم آمدم، اعلام کردیم که همه جوهره پای کار هستیم. شب های اول پذیرایی می کردیم

محمد ناصری و آرسام دعاچی دورفیک سیزده ساله هستند که از پشت نیمکت کلاس تا خیابان های ایران با هم همراه هستند. آن ها هر شب با یکدیگر بیش از صد پرچم بیرقی را خانه به خانه توزیع می کنند. محمد می گوید: واقعا کیف می کنم که دارم کاری انجام می دهم. دوست دارم

نوجوانان مسجد امیرالمؤمنین (ع) با پوشیدن لباس اقوام ایرانی، جلوه‌های اتحاد را نمایش می‌دهند

چند رنگ اما یکدل

عیدگاه

او ادامه می‌دهد: ما ۱۰ نفر هستیم با لباس‌های مختلف، اما پرچمی که در دستمان می‌گیریم، یکی است و پرچم ایران است. هیچ چیزی و هیچ جنگی نمی‌تواند ما را از هم جدا کند یا میان ما اختلافی بیندازد. تعداد لباس‌ها کم است، وگرنه نوجوانان بسیاری هستند که دوست دارند مثل ما، لباس اقوام ایرانی را بپوشند و این شب‌ها به خیابان بیایند.

● آفرین به بچه‌های مسجدی!

محمد مهدی نجمی نوجوانی است که به انتخاب خودش، لباس عربی پوشیده است؛ مادرش اصالتاً خوزستانی است و چند نسل قبل ترش به اعراب این خطه از ایران می‌رسد. او می‌گوید: مادر این مسجد وزیر نظر بزرگ ترها یاد گرفته ایم پوشیدن لباس هر قومی از ایرانیان مایه افتخار است. در این ایام هم من لباس قوم بزرگ عرب‌رامی پوشم و با پرچم ایران و شعارهای ملی به میدان می‌آیم. حجت‌یداللهی که از اهالی محله شریف است و هر شب در تجمعات مقابل مسجد امیرالمؤمنین (ع) حاضر می‌شود، می‌گوید: این اقدام بسیار زیباست و ما شهروندان از این کار لذت بردیم. با اینکه این روزها جامعه ما متحد و یکدل در مقابل دشمن ایستاده است، باز هم باید همه ابزارها و راهکارهای اتحاد را به کار بگیریم تا اجنبی و خائن در میان ما رخنه نکنند. این شهروندان ادامه می‌دهد: تکثیر اقوام نقطه قوت ماست و باید در هر میدان و فضایی آن را نشان دهیم و آفرین به بچه‌های مسجدی که این کار را به زیبایی انجام داده‌اند.

برای ما دلگرم‌کننده است.

● هیج جنگی ما را از هم جدا نمی‌کند

اتحاد و همدلی بچه‌های مسجد امیرالمؤمنین (ع) فقط در لباس‌هایی که پوشیده‌اند، جلوه‌گری نمی‌کند. پرچم‌های ایران که در دست دارند و شعارهایی که هم صداسرمی دهند، فریاد ایران متحد است؛ مثل صدراکمالی که همراه دوستانش شعار «مرگ بر اسرائیل» را فریاد می‌زند. او با لباس ترکمن‌ها در اینجا حاضر است و می‌گوید: لباس و قومیت ارزشمند است و محترم اما در رابطه ما با هم تأثیری ندارد. مادر مدرسه دوستانی داریم که ترک یا کرمانج هستند و هیچ وقت این تفاوت قومیت بر رفاقت ما تأثیری ندارد.

زهره زنگنه یکی با لباس سفید عربی آمده، دیگری لباس قرمز رنگ ترکمن‌ها را پوشیده است، پسر نوجوان هم لباس مشکی آذری‌ها را به تن دارد. خلاصه که اقوام ایران بزرگ در دل محله دانشجو و در مسجد امیرالمؤمنین (ع) گرد هم آمده‌اند. نوجوانان این مسجد با پوشیدن لباس اقوام مختلف، ایران کوچکی را در این نقطه از شهر ایجاد کرده‌اند تا اتحاد هموطنان را در روزهای جنگ تحمیلی نمایش دهند. آن‌ها در این روزها با پوشیدن لباس‌هایی با رنگ‌های مختلف، یکدل بودن در دفاع از ایران را به نمایش گذاشته‌اند.

● دلگرم به محبت اقوام ایرانی

لباس‌های اقوام مختلف به همت بانوان خیاط مسجد امیرالمؤمنین (ع) تهیه شده است. رضا رسولی، مسئول هماهنگ‌کننده این گروه، می‌گوید: در برنامه‌های کارگروه تجمعات شبانه روی سه موضوع تأکید داریم که یکی از موضوعات، اتحاد و همدلی ایرانیان است و پوشش اقوام ایرانی را هم در همین راستا انتخاب کردیم. او ادامه می‌دهد: فرزندان ما که نماد همدلی اقوام ایرانی هستند، هر شب پیشاپیش جمعیت راهیما بیان حرکت می‌کنند تا پیام اتحاد ایرانیان را نمایش دهند. خوشبختانه این اقدام مورد استقبال قرار گرفته و تصاویر آن در فضای مجازی منتشر شده است. مردم هم که خودشان جزو اقوام ایرانی هستند و ما را در مسیر می‌بینند، قدر دانی می‌کنند و این محبت



● برای رسیدن به این نتایج چه کارهایی انجام داده‌ای؟

مربی خوب بسیار مهم است؛ در کنار آن، تمرین و اراده و انگیزه هم تأثیر زیادی دارد. البته من موفقیت خودم در ژیمناستیک را تا حد زیادی مدیون علاقه‌ام به این رشته می‌دانم؛ چون علاقه است که باعث می‌شود خستگی در تمرین یا نتیجه نگرفتن بی‌معنی شود.

● لحظه زیبا و خوشایند موفقیت و ایستادن روی سکو چه حسی به تو داد؟

وقتی مدال طلا را بر گردنم انداختند، خیلی لذت بردم و همه سختی‌هایم جبران شد. همان‌جا فکر کردم که برای کسب مدال‌های بیشتر باید باز هم ادامه بدهم.

● حرکتی بوده است که اول فکر می‌کردی نمی‌توانی انجامش دهی ولی بعد موفق به انجامش شده باشی؟

زمانی فکر می‌کردم ممکن است برخی حرکات را هیچ وقت نتوانم انجام دهم و از آن‌ها ترس داشتم. ولی آن قدر تمرین کردم تا آخرش موفق شدم و کلی ذوق کردم. ریختن آن ترس منجر به بهتر شدنم شد و به مدال رسیدم.

● دوست داری در آینده تا چه سطحی در ژیمناستیک پیش بروی؟

خیلی دوست دارم یک روز قهرمان المپیک شوم. می‌دانم خیلی سخت است و کلی باید تمرین کنم. ولی وقتی به گذشته فکر می‌کنم که تصور طلای استانی و کشوری را هم نداشتم و به آن رسیدم، امیدم به مدال المپیک بیشتر می‌شود.

نونهال ژیمناست محله الهیه از بازی و نشاط به قهرمانی رسید

فرا تر از ترس‌ها

امید محله

● در این رشته چه وسیله‌هایی برایت جذاب‌تر است؟

روی حرکات زمینی به شکل تخصصی کار می‌کنم اما حرک و میله بارفیکس هم به واسطه افزایش آمادگی جسمانی‌ام و نیز فشاری که به بدنم وارد می‌کند، برایم جذاب است.

● تخصص تو در انجام حرکات زمینی، برایت موفقیت به همراه آورده است؟

بله، من در این رشته و در درجه نونهالان، دو بار قهرمان استان و یک بار قهرمان کشور شده‌ام.



ریحانه فرخانی | موفقیت‌هایش از پس امیدهایش و انگیزه زیاد او برای ادامه دادن می‌آید؛ به حدی که وقتی در مسابقات ای روی سکومی رود، همان لحظه، به مسابقات بعدی و مدال‌های بعدی فکر می‌کند. این طرز فکر از مهسا جعفری ده‌ساله، دخترتری موفق ساخته است که تشک ژیمناستیک را تبدیل به عرصه افتخار آفرینی کرده است. او که روزی پای برنامه‌های ورزشی تلویزیون می‌نشست، و حرکات ژیمناستیک را تماشا می‌کرد، حالا قهرمانی است که خودش همان حرکات را به زیبایی اجرا می‌کند.

● چطور شد که مسیر تو به سمت ژیمناستیک پیش رفت؟

خانواده‌ام معتقد بودند که ورزش برای بچه‌ها مایه نشاط است و من را تشویق به ورزش کردند. من هم با توجه به وضعیت جسمانی و آشنایی مختصری که با حرکات ژیمناستیک از طریق برنامه‌های تلویزیونی داشتم، این رشته را انتخاب کردم.

● نشاطی که در جست‌جوی تو بودی، به دست آوردی؟

هم‌به‌من نشاط داد و هم افتخار، به شکلی که حالا وقتی دچار حال روحی ناخوشی هستم، به اولین جایی که می‌روم، سالن تمرین ژیمناستیک است. حتی فکر به این ورزش و حرکاتی که انجام می‌دهم، حالم را خوب می‌کند.



با اینکه ماه مبارک رمضان تمام شده است، نونهالان و نوجوانان مسجد الزهرا (س) محله آزادشهر جلسات قرآنی خود را ادامه می‌دهند. در این جمع بیست نفره، آیات قرآن بانیست پیروزی رزمندگان اسلام تلاوت می‌شود و امیدواریم به زودی با همین جمع، جشن سرافرازی میهنمان را برپا کنیم.

تصویر و متن از حسنا جوادی



بعد از یک ماه حضور شبانه در خیابان‌ها، حالا دیگر همسایه‌هایی را که در مسیر راهپیمایی حاضر هستند، پیدا کرده‌ایم و با هم به سمت تجمعات در میدان سیدرضی حرکت می‌کنیم. هر شب یک تصویر را با گوشی یا پلاکارد نمایش می‌دهیم. امشب نوبت یادکردن از این بود: «علاج همه کارها در وطن خود ماست».

تصویر و متن از فاطمه تربیتی



محله به روایت شما

در راهپیمایی‌های شبانه، صحنه‌های جالب زیادی می‌توان دید. از اقصای مختلفی که حاضرند تا دست‌نوشته‌ها و شعارهای متفاوت. یکی از این دست‌نوشته‌ها را پسری به نام امیرحسین با خودش آورده بود و من از آن عکس گرفتم. حالا برخی حوادث جنگ برای ما تبدیل به بخش طنز ماجرا شده است.

تصویر و متن از مرتضی کوهی



در چهل و هفتمین بهار جمهوری اسلامی ایران، در روز ۱۲ فروردین با تعدادی از بانوان محلات سیدرضی، دانش‌آموز و آزادشهر تصمیم به پخت کیک گرفتیم. جالب اینکه جمع مادر همین تجمعات شبانه ایام جنگ تحمیلی با یکدیگر آشنا شده است و به یمن این روزها، ۴۷ کیک پختیم و بین مردم توزیع کردیم.

تصویر و متن از شیوا جعفری



سیزده به در امسال، قبل از اینکه از خانه بیرون برویم، به همراه دو نفر از همسایه‌ها، نهال‌هایی کاشتیم. امسال با توجه به توصیه رهبر معظم انقلاب، هشت نهال تهیه کردیم و به یاد شهدای جنگ رمضان در پیاده‌رو کاشتیم. امیدواریم هم این نهال‌ها همیشه سبز باشد و هم سرنوشت میهن اسلامی ما.

تصویر و متن از راضیه ندیمی